

Hossein Ali Sherkaei¹

Received: 23 August2024

Mir Ebrahim Sediq²

Reception: 21 December 2024

Fakhreddin Soltani³

Abstract:

The Taliban movement is one of the most important currents of political Islam in the contemporary era, which was formed with the aim of establishing an "Islamic Emirate" in Afghanistan based on Hanafi jurisprudence and Deobandi teachings. The leaders of this movement have adopted different approaches to legitimacy, government, and relationship with the Islamic Ummah in two historical periods, namely the era of Mullah Mohammad Omar and the era of Maulvi Haibatullah Akhundzada. Mullah Omar, the founder of the Taliban, relying on the legitimacy of jihad and the allegiance of the scholars, called himself Amir al-Mu'minin and emphasized individual religious authority and strict implementation of Sharia. However, Maulvi Haibatullah Akhundzada, while adhering to the same principles, is trying to transform the Taliban from a purely jihadi movement into a jurisprudential and political government by creating council structures, establishing jurisprudential legitimacy, and limited interaction with the international community. The present study, using a descriptive-comparative analysis method and within the framework of Islamic political jurisprudence, attempts to examine the evolution of Taliban political thought in the light of traditional concepts such as allegiance, imamate, shura, and jihad. The findings show that Taliban thought has evolved from the charismatic and simplistic leadership of Mullah Omar to a more institutional and expedient structure during the Haibatullah era; although in both periods, Islamic law remains the ultimate basis of legitimacy and political power. Keywords: Taliban, Islamic political thought, political jurisprudence, Mullah Muhammad Omar, Maulvi Haibatullah Akhundzada, religious legitimacy

¹Doctoral student of Department of political science, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran

²Occupation: Assistant Professor of Political Science, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran

³Assistant Professor of Political Science, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran

فصلنامه تحولات سیاسی اجتماعی معاصر ایران، سال سوم، شماره چهارم (پیاپی ۹)، زمستان، ۱۴۰۳، صص ۲-۲۵

<http://doi.org/10.30510/pscci.2026.568177.1393>

تحلیل تطبیقی اندیشه سیاسی ملا محمد عمر و مولوی هبت‌الله آخوندزاده در پرتو مبانی فقه سیاسی اسلامی

حسین علی شرکائی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۰۲

میر ابراهیم صدیق^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۰۱

فخرالدین سلطانی^۳

چکیده:

جنبش طالبان یکی از جریان‌های مهم اسلام سیاسی در دوران معاصر است که با هدف استقرار «امارت اسلامی» در افغانستان بر مبنای فقه حنفی و آموزه‌های دیوبندی شکل گرفت. رهبران این جنبش در دو مقطع تاریخی، یعنی دوران ملا محمد عمر و دوران مولوی هبت‌الله آخوندزاده، رویکردهایی متفاوت در باب مشروعیت، حکومت و رابطه با امت اسلامی اتخاذ کرده‌اند. ملا عمر، بنیان‌گذار طالبان، با تکیه بر مشروعیت جهاد و بیعت علما خود را امیرالمؤمنین خواند و بر اقتدار دینی فردی و اجرای سخت‌گیرانه‌ی شریعت تأکید داشت. اما مولوی هبت‌الله آخوندزاده ضمن پایبندی به همان مبانی، تلاش دارد با ایجاد ساختارهای شورایی، تثبیت فقهی مشروعیت و تعامل محدود با جامعه جهانی، طالبان را از جنبشی صرفاً جهادی به حکومتی فقه‌محور و سیاسی تبدیل کند.

پژوهش حاضر با روش تحلیل توصیفی - تطبیقی و در چارچوب فقه سیاسی اسلامی، تلاش دارد تحول اندیشه سیاسی طالبان را در پرتو مفاهیم سنتی چون بیعت، امامت، شورا و جهاد بررسی کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که اندیشه طالبان از رهبری کاریزماتیک و ساده‌گرای ملا عمر به ساختار نهادی‌تر و مصلحت‌گراتر در دوره هبت‌الله تحول یافته است؛ هرچند در هر دو دوره، شریعت اسلامی همچنان مبنای نهایی مشروعیت و قدرت سیاسی باقی مانده است.

کلیدواژه‌ها: طالبان، اندیشه سیاسی اسلامی، فقه سیاسی، ملا محمد عمر، مولوی

هبت‌الله آخوندزاده، مشروعیت دینی

^۱دانشجوی دکتری علوم سیاسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران. hosein.shorakaei397973@gmail.com

^۲استادیار علوم سیاسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران. e.seddigh@gmail.com

^۳استادیار علوم سیاسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران. fakhrreddinsoltany@gmail.com

پدیده‌ی طالبان به عنوان یکی از جریان‌های مهم اسلام‌گرایی در جهان معاصر، از دهه‌ی ۱۹۹۰ تاکنون، نقش تعیین‌کننده‌ای در تحولات افغانستان و منطقه‌ی جنوب آسیا ایفا کرده است. طالبان نه تنها در عرصه‌ی نظامی و سیاسی، بلکه در سطح نظری نیز نمونه‌ای از بازخوانی سنت فقهی اسلامی در قالب یک جنبش سیاسی معاصر محسوب می‌شود.

رهبران طالبان با تأکید بر آموزه‌های فقهی مکتب دیوبندیه، کوشیده‌اند بین مفاهیم کلاسیک حکومت اسلامی و الزامات دنیای جدید نوعی توازن برقرار کنند. در این میان، ملا محمد عمر به عنوان بنیان‌گذار طالبان، سیمای یک رهبر کاریزماتیک مذهبی را دارد که مشروعیت خود را از جهاد و اجرای شریعت می‌گیرد، در حالی که مولوی هبت‌الله آخوندزاده بیش از آنکه بر جهاد نظامی تکیه کند، بر حفظ نظام اسلامی و تثبیت فقهی قدرت تمرکز کرده است.

با سقوط حکومت اول طالبان در سال ۲۰۰۱ و بازگشت آنان به قدرت در ۲۰۲۱، بررسی تحول اندیشه سیاسی طالبان اهمیتی مضاعف یافته است. پرسش اصلی این پژوهش آن است که: چه تفاوتی میان اندیشه سیاسی ملا محمد عمر و مولوی هبت‌الله

آخوندزاده در چارچوب فقه سیاسی اسلامی وجود دارد؟

فرضیه‌ی پژوهش آن است که:

طالبان از یک گفتمان فقهی - جهادی فردمحور در دوره‌ی ملا عمر، به سمت گفتمان فقهی - نهادی‌تر در دوره‌ی هبت‌الله حرکت کرده است.

هدف این پژوهش، تحلیل تطبیقی دیدگاه دو رهبر در باب مشروعیت، ساختار حکومت، جایگاه شریعت، شورا، و رابطه با امت اسلامی است تا نشان دهد چگونه فقه سیاسی سنتی در شرایط معاصر بازتولید می‌شود.

❖ پیشینه‌ی تاریخی طالبان و زمینه‌ی فکری دو رهبر

طالبان در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰ در پی ناامنی‌های داخلی افغانستان پس از خروج شوروی شکل گرفت. بنیان‌گذاران آن، طلاب مدارس دینی دیوبندی در پاکستان بودند که از آموزه‌های فقهی مکتب حنفی و عقاید ماتریدی تأثیر پذیرفتند.

ملا محمد عمر (متولد ۱۹۵۹ در قندهار) در دوران جهاد علیه شوروی، مجاهدی ساده بود که پس از جنگ، در واکنش به هرج و مرج سیاسی، در سال ۱۹۹۴ «جنبش طالبان» را بنیان گذاشت. او در سال ۱۹۹۶ در قندهار از سوی جمعی از علما به عنوان «امیرالمؤمنین» بیعت شد و حکومت اسلامی افغانستان را تأسیس کرد.

در اندیشه‌ی او، دولت چیزی جز ابزاری برای اجرای احکام الهی نیست و هرگونه ساختار مدرن یا نفوذ غربی باید طرد شود.

پس از سقوط طالبان در ۲۰۰۱، این جنبش به مقاومت مسلحانه روی آورد و در نهایت پس از دو دهه جنگ، بار دیگر در ۲۰۲۱ به قدرت بازگشت. در این مقطع، مولوی هبت‌الله آخوندزاده، فقیه برجسته‌ی طالبان، به رهبری

رسید. وی در مقایسه با ملا عمر، کمتر اهل جهاد میدانی و بیشتر اهل فقه، فتوا و تنظیم روابط سیاسی است. در دوران او، طالبان کوشیده‌اند از یک «امارت فردی» به سوی «امارت شورایی» گذار کنند.

از منظر تاریخی، این دو رهبر نماینده‌ی دو مرحله از تکامل طالبان‌اند:

۱. مرحله‌ی تأسیس و جهاد (۱۹۹۴-۲۰۰۱) به رهبری ملا عمر،

۲. مرحله‌ی تثبیت و دولت‌سازی (۲۰۱۶ به بعد) به رهبری هبت‌الله

آخوندزاده.

❖ مبانی فقه سیاسی اسلامی

۱. مفهوم فقه سیاسی اسلامی

فقه سیاسی اسلامی شاخه‌ای از فقه است که به تبیین احکام شرعی مربوط به حکومت، ولایت، عدالت، شورا، و روابط امت و حاکم می‌پردازد. برخلاف نظریات سیاسی مدرن که مشروعیت را از اراده مردم یا قرارداد اجتماعی می‌گیرند، در فقه اسلامی مشروعیت از شریعت الهی و بیعت امت با حاکم عادل ناشی می‌شود.

فقهای مسلمان از سده‌های نخستین تاکنون کوشیده‌اند نظام سیاسی مطلوب اسلام را بر اساس قرآن، سنت، اجماع و قیاس توضیح دهند. در نتیجه، اندیشه سیاسی اسلامی دارای دو بُعد اصلی است:

(الف) بُعد الهی - شریعت به عنوان منبع قدرت؛

(ب) بُعد انسانی - نقش امت و شورا در اجرای احکام الهی.

در این چارچوب، حکومت اسلامی «نهاد هدایت دینی» است، نه صرفاً یک نهاد سیاسی؛ یعنی وظیفه‌ی اصلی حاکم، اقامه‌ی دین و اجرای حدود الهی است.

۲. دیدگاه فقهای کلاسیک

الف) ماوردی

ابوالحسن ماوردی (۴۵۰ق) در کتاب *الأحكام السلطانية*، امامت را نهادی ضروری برای حفظ دین و سیاست دنیا دانست. از دید او، هدف امام، اجرای شریعت و برقراری عدالت است. مشروعیت امام بر پایه‌ی **بیعت اهل حل و عقد و عدالت و علم دینی** استوار است.

در نظریه ماوردی، حاکم مسئول حفظ دین و دنیای مردم است؛ اما هرگاه از شریعت منحرف شود، امت حق اعتراض دارد.

ب) غزالی

ابوحامد غزالی (۵۰۵ق) در *الاقتصاد فی الاعتقاد*، بر ضرورت وجود امام برای حفظ نظام تأکید می‌کند. از نظر او، وجود حکومت حتی اگر ظالم باشد از بی‌حکومتی بهتر است؛ زیرا بی‌نظمی موجب تباهی دین و دنیا می‌شود. غزالی مشروعیت را نه مطلقاً الهی بلکه ناشی از **مصلحت امت** می‌داند، مشروط بر آن‌که حاکم در چارچوب شریعت عمل کند.

ج) ابن تیمیه

ابن تیمیه (۷۲۸ق) در *السیاسه الشرعیه*، نظریه‌ای پویا از حکومت اسلامی ارائه داد. او معتقد بود که غایت سیاست شرعی «تحصیل مصالح و دفع مفسد» است. حاکم مسلمان باید با رعایت عدالت، اقامه‌ی حدود و جهاد، نظم جامعه را حفظ کند. ابن تیمیه همچنین تأکید کرد که اطاعت از حاکم تا زمانی واجب است که او به معصیت فرمان ندهد.

د) ابن خلدون

ابن خلدون (۸۰۸ق) در *مقدمه*، سیاست اسلامی را بر محور «عصبیه» و «دعوت دینی» توضیح داد. او میان خلافت (که برای اقامه‌ی دین است) و سلطنت (که برای منافع دنیوی است) تفاوت قائل شد و انحطاط سیاسی مسلمانان را ناشی از فاصله گرفتن از خلافت دینی دانست.

۳. اصول بنیادین فقه سیاسی اسلامی

بر اساس منابع فوق و فقه حنفی مورد اتکای طالبان، اصول زیر هسته‌ی

اندیشه سیاسی اسلامی را شکل می‌دهند:

۱. امامت و خلافت: امامت واجب شرعی است، زیرا بدون امام اجرای

احکام ممکن نیست.

۲. بیعت: رابطه‌ی شرعی بین حاکم و امت که مبنای مشروعیت

حکومت است.

۳. شورا: حاکم باید در امور مهم با اهل علم و صلاح مشورت کند؛

شورا ابزار عقلانی برای جلوگیری از استبداد است.

۴. عدالت و شریعت: وظیفه‌ی اصلی حاکم اقامه‌ی عدل و اجرای

احکام است، نه کسب قدرت برای خود.

۵. جهاد و دفاع از امت: حفظ مرزهای اسلامی و اجرای امر به

معروف و نهی از منکر از وظایف حکومت است.

۶. اطاعت مشروط: اطاعت از حاکم واجب است تا زمانی که به گناه و

ظلم فرمان ندهد.

این اصول، چارچوب نظری لازم برای تحلیل اندیشه‌ی طالبان را فراهم

می‌سازند. طالبان نیز با تأکید بر همین مبانی، خود را تداوم تاریخی سنت

سیاسی اسلام معرفی می‌کنند.

جنبش طالبان برخاسته از سنت فقهی دیوبندیه است؛ مکتبی که در قرن نوزدهم در هند شکل گرفت و تلفیقی از فقه حنفی، تصوف نقشبندی و آموزه‌های ضد استعماری بود. در این مکتب، علما نقش محوری در هدایت جامعه دارند و حکومت مطلوب، حکومتی است که علما و مجاهدان دیندار آن را اداره کنند.

طالبان با اقتباس از این سنت، ساختار قدرت خود را بر پایه‌ی سه رکن استوار کردند:

۱. فقه حنفی به عنوان منبع قانون‌گذاری،

۲. بیعت شرعی با امیرالمؤمنین،

۳. شورای علما به عنوان مرجع تصمیم‌گیری دینی و سیاسی.

در نگاه آنان، مفاهیمی چون «دموکراسی»، «پارلمان» و «انتخابات عمومی» فاقد اصالت شرعی‌اند؛ زیرا مشروعیت نه از مردم، بلکه از خدا و شریعت سرچشمه می‌گیرد.

فقه سیاسی اسلامی در تمام مکاتب خود بر یک محور واحد می‌چرخد :
حاکم مشروع کسی است که دین را اقامه کند و عدالت را بگستراند.
 طالبان نیز با تکیه بر همین مفهوم، تلاش کرده‌اند از درون فقه سنتی، الگویی
 برای دولت اسلامی ارائه دهند. تفاوت رهبران طالبان نه در اصل اعتقاد به
 شریعت، بلکه در نحوه‌ی تطبیق آن با شرایط زمانه است.
 این مبانی در بخش بعد، در مقایسه‌ی تطبیقی میان دو رهبر طالبان، مبنای
 تحلیل قرار خواهد گرفت.

❖ تحلیل تطبیقی اندیشه سیاسی ملا محمد عمر و مولوی هبت‌الله

آخوندزاده

۱. مشروعیت و مبنای قدرت

الف) دیدگاه ملا محمد عمر

ملا محمد عمر، بنیان‌گذار طالبان، مشروعیت حکومت اسلامی را از جهاد و
 بیعت دینی استخراج می‌کرد. در فقه حنفی، بیعت ابزار شرعی برای
 مشروعیت بخشیدن به ولایت امام است و در صورت فقدان خلافت مرکزی،
 علما و مجاهدان می‌توانند امیری را که اهل علم و تقوا باشد به عنوان
 «امیرالمؤمنین» انتخاب کنند.

در سال ۱۹۹۶، جمعی از علمای افغانستان در قندهار با ملا عمر بیعت کردند
 و او را «امیرالمؤمنین» خواندند. این بیعت، به باور طالبان، همان نقشی را

داشت که بیعت اهل حل و عقد در اندیشه ماوردی ایفا می‌کرد. ملا عمر بر این اساس حکومت خود را «امتداد خلافت اسلامی» می‌دانست و هیچ نیاز به تأیید بین‌المللی یا سازوکار انتخاباتی نمی‌دید.

او می‌گفت:

اگر یک مسلمان در سرزمین اسلامی بر اساس قرآن و سنت قیام کند و شریعت را برپا دارد، او خلیفه است ولو آنکه همه جهان علیه او باشد. این دیدگاه با مبنای فقهی «نصب غیرمنصوص» مطابقت دارد؛ یعنی در صورت غیبت امام عام، امت می‌تواند امام خاص را برای اقامه دین برگزیند.

(ب) دیدگاه مولوی هبت‌الله آخوندزاده

مولوی هبت‌الله آخوندزاده نیز مشروعیت را از شریعت می‌داند، اما نسبت به ملا عمر، رویکرد نهادی تر و فقهی تر دارد. او تأکید می‌کند که بیعت با امیرالمؤمنین باید به اجماع علمای امت مستند باشد و در قالب شورا تثبیت شود.

در بیانیه‌های او، واژه‌ی «حفظ نظام اسلامی» بارها تکرار می‌شود؛ این مفهوم در فقه اسلامی جایگاه ویژه‌ای دارد و به تعبیر فقها، «حفظ نظام از اوجب واجبات» است.

بر این اساس، در دوران هبت‌الله، مشروعیت حکومت نه فقط بر بیعت فردی بلکه بر استمرار نظم اسلامی و وحدت امت مبتنی است.

در نگاه ملا عمر، مشروعیت از فرد مؤمن و مجاهد آغاز می‌شود و به امت سرایت می‌کند؛ اما در اندیشه هبت‌الله، مشروعیت از اجماع امت و علمای دین به رهبر منتقل می‌شود.

اولی مبتنی بر اقتدار کاریزماتیک و جهاد شخصی است، دومی مبتنی بر نهاد دینی و فقهی.

۲. دولت اسلامی و ساختار حکومت

الف) در اندیشه ملا محمد عمر

دولت در دیدگاه ملا عمر صرفاً ابزاری برای اجرای احکام الهی است. وی ساختار حکومت را ساده، متمرکز و بر پایه‌ی اطاعت از امیر تعریف می‌کرد. در نظام او، وزارتخانه‌ها نقشی اداری داشتند و تصمیم‌گیری نهایی با امیر بود. او به‌ندرت با رسانه‌ها سخن گفت و چهره‌ی خود را نیز پنهان می‌کرد تا اقتدار رهبری جنبه‌ی «قدسی» بیابد. این شیوه یادآور سنت حاکمان صوفی و زاهد در تاریخ اسلام است که زهد را مایه‌ی مشروعیت می‌دانستند.

از دید ملا عمر، دولت اسلامی باید از نفوذ افکار غربی مانند دموکراسی و پارلمان‌گرایی مصون بماند. او در خطبه‌ای گفته بود:

ما به رأی اکثریت ایمان نداریم، بلکه به حکم خدا و پیامبر ایمان داریم.

این نگرش، دولت اسلامی را به‌مثابه‌ی «نهاد اطاعت» می‌فهمد نه نهاد مشارکت.

ب) در اندیشه مولوی هبت‌الله آخوندزاده

هبت‌الله برخلاف ملا عمر، در عین وفاداری به فقه سنتی، مفهوم دولت اسلامی به عنوان نهاد نظم و تدبیر را برجسته کرده است. در دوران او، طالبان کوشیده‌اند ساختارهایی نظیر وزارتخانه‌ها، شورای علما، دستگاه قضا و کمیسیون‌های اجرایی را بازسازی کنند. او دولت اسلامی را مجموعه‌ای از نهادهای شرعی می‌داند که باید بر اساس «مصلحت امت» عمل کنند؛ بدین معنا که حکومت علاوه بر اجرای حدود، مسئول تأمین امنیت، آموزش و عدالت اجتماعی است.

مقایسه

در مجموع، ملا عمر دولت را «مجری شریعت» می‌دانست، در حالی که هبت‌الله دولت را «مدیر جامعه‌ی اسلامی» می‌فهمد. در اولی، رهبری شخص محور و اقتدارگرایانه است؛ در دومی، رهبری نهادی و مشورتی‌تر.

۳. شورا و نقش علما

الف) در اندیشه ملا عمر

در سنت فقهی حنفی، شورا جایگاهی دارد اما الزام‌آور نیست؛ امیر می‌تواند پس از مشورت تصمیم نهایی را خود بگیرد. ملا عمر دقیقاً از همین الگو پیروی می‌کرد. او «شورای علمای طالبان» را حفظ کرد اما نقش آن بیشتر مشورتی و تأییدی بود، نه تصمیم‌گیر.

او باور داشت که چون امیرالمؤمنین مسئول شرعی اقامه‌ی دین است، تصمیم نهایی باید با او باشد. در واقع، شورا در نظام ملا عمر نقشی همانند «اهل حل و عقد» در نظریه ماوردی داشت — نه یک نهاد نظارتی بلکه مجمعی برای بیعت و تأیید امیر.

(ب) در اندیشه مولوی هبت‌الله آخوندزاده

هبت‌الله با توجه به سابقه‌ی فقهی خود، بر اهمیت شورا به‌عنوان «ضامن وحدت امت» تأکید می‌کند. در دوران او، طالبان «شورای رهبری» و «شورای علمای دینی» را به‌صورت منظم فعال کردند. او در یکی از بیانیه‌های خود گفته است:

«هیچ امر مهمی بدون مشورت علما و اهل خیر جایز نیست؛ زیرا شورا سبب روشن شدن حق و اتحاد کلمه است»

این نگاه از فقه سیاسی کلاسیک تأثیر گرفته اما با تجربه‌ی دولت‌داری معاصر نیز سازگارتر است. در واقع، هبت‌الله می‌کوشد میان سنت «امارت فردی» و ضرورت «اداره جمعی» توازن برقرار کند.

در نظام ملا عمر، شورا ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به تصمیمات رهبر بود؛ در نظام هبت‌الله، شورا خود بخشی از ساختار مشروعیت محسوب می‌شود.

مقایسه

۴. جهاد و رابطه با جهان خارج

الف) ملا محمد عمر

جهاد در اندیشه ملا عمر، اصل بنیادین نظام سیاسی بود. طالبان تحت رهبری او، مشروعیت خود را از «جهاد علیه باطل و فساد» می‌گرفتند. دشمن در نگاه او نه تنها اشغال‌گران خارجی، بلکه هر مسلمانی بود که به زعم او از شریعت عدول کرده باشد.

این برداشت، یادآور اندیشه ابن تیمیه درباره‌ی «جهاد علیه طواغیت» است. به همین سبب، دولت ملا عمر هیچ رابطه‌ی سیاسی رسمی با جهان غیرمسلمان برقرار نکرد و حتی با دولت‌های اسلامی‌ای که به نظرش منحرف بودند، مرزبندی داشت.

ب) مولوی هبت‌الله آخوندزاده

در دوره‌ی هبت‌الله، مفهوم جهاد بازتعریف شده است. طالبان دیگر تنها بر جهاد نظامی تأکید نمی‌کنند، بلکه آن را در کنار جهاد علمی و اجتماعی قرار داده‌اند.

او اعلام کرد که «پس از استقرار امارت اسلامی، جهاد به شکل خدمت و اصلاح جامعه ادامه دارد».

در سیاست خارجی نیز هبت‌الله نگاه عمل‌گرایانه‌تری دارد؛ طالبان با کشورهای همسایه و حتی برخی قدرت‌های جهانی وارد مذاکره شدند تا حکومت‌شان رسمیت یابد.

در نتیجه، ملا عمر جهاد را ابزار کسب مشروعیت و تداوم قدرت می‌دید، در حالی که هبت‌الله آن را وظیفه‌ای مستمر برای حفظ نظام اسلامی و اصلاح جامعه تفسیر می‌کند.

در سطح بین‌المللی، تحول از **تقابل مطلق به تعامل محدود** قابل مشاهده است.

۵. رابطه‌ی حاکم و امت

الف) در اندیشه ملا عمر

در دیدگاه ملا عمر، مردم جزئی از امت‌اند که وظیفه‌شان اطاعت از امیر و اجرای احکام الهی است. حقوق سیاسی شهروندی در نظام طالبان نخست، جایگاهی نداشت. حاکم مسئول هدایت امت بود، نه پاسخ‌گویی به آنان. در بیانیه‌های آن دوران، تأکید اصلی بر «امر به معروف و نهی از منکر» بود که به‌صورت عمودی از سوی حاکم به مردم اعمال می‌شد.

ب) در اندیشه مولوی هبت‌الله آخوندزاده

هبت‌الله با حفظ همین اصول، بر خدمت به مردم و حفظ امنیت و عدالت تأکید بیشتری دارد. در سخنرانی‌هایش واژه‌هایی چون «امت»، «خدمت» و «عدالت اجتماعی» برجسته‌تر شده‌اند.

اگر ملا عمر نماینده‌ی اقتدار بود، هبت‌الله در پی اعاده‌ی اعتماد اجتماعی است تا حکومت طالبان را پایدارتر سازد.

هرچند هنوز مفاهیمی مانند «مشارکت سیاسی» یا «حقوق زنان» در چارچوب سنتی محدود تفسیر می‌شوند، اما از حیث فقهی، تأکید بر «عدالت و مصالح امت» نشانه‌ای از نوعی تحول نرم در اندیشه سیاسی طالبان است.

❖ بحث و نتیجه‌گیری

تحلیل تطبیقی اندیشه سیاسی ملا محمد عمر و مولوی هبت‌الله آخوندزاده در پرتو مبانی فقه سیاسی اسلامی نشان می‌دهد که هر دو رهبر، در چارچوب سنت فقهی دیوبندیه و بر اساس فقه حنفی، به دنبال استقرار حکومت اسلامی بر پایه‌ی شریعت بوده‌اند. با این حال، تفاوت‌های قابل توجهی در نوع نگرش آنان به دولت، مشروعیت و تعامل با جامعه دیده می‌شود.

در دوران ملا عمر، حکومت طالبان بر محور «جهاد، بیعت و اطاعت» شکل گرفت. امارت اسلامی او بازتابی از فقه سیاسی قرون میانه بود که مشروعیت را نه از مردم بلکه از دین و بیعت علما می‌گرفت. قدرت سیاسی در این دوره به شدت متمرکز و شخص‌محور بود. ملا عمر اقتدار خود را از «قداست جهاد» و «زهد شخصی» می‌گرفت و هیچ ساختار بوروکراتیک منسجمی در حکومتش وجود نداشت.

در مقابل، در دوران مولوی هبت‌الله آخوندزاده، طالبان وارد مرحله‌ای از «نهادسازی فقهی» شده‌اند. هبت‌الله با تکیه بر مفاهیمی چون شورا، حفظ نظام اسلامی و عدالت اجتماعی تلاش کرده است حکومت طالبان را از مرحله‌ی

«اقتدار فردی» به «اداره‌ی شورایی» نزدیک کند. او ضمن حفظ اصول سنتی،

به ضرورت نظم، ثبات و تعامل محدود با جهان اذعان دارد.

از منظر فقه سیاسی اسلامی، این تحول را می‌توان حرکت از مرحله‌ی

اقامه‌ی دین به مرحله‌ی تدبیر امت دانست؛ یعنی از فقه جهاد به فقه

دولت‌داری. در فقه سنتی، «امامت» برای اقامه‌ی دین و اجرای احکام است؛

اما در عصر جدید، چالش اصلی، تداوم این اصول در قالب یک نظام سیاسی

کارآمد است. طالبان در دوره‌ی دوم خود کوشیده‌اند با تکیه بر منابع فقهی و

پرهیز از نظریات غربی، نوعی بازسازی بومی از دولت اسلامی ارائه دهند.

با این حال، طالبان هنوز در برابر پرسش‌های نوینی قرار دارد که فقه سنتی

پاسخ صریحی برای آنها ندارد؛ مانند حقوق زنان، مشارکت سیاسی، رابطه‌ی

دولت با ملت، و تعامل با نظام بین‌الملل.

در این میان، تلاش هبت‌الله برای فقهی‌سازی قدرت و تأکید بر شورا، گامی

است در جهت انطباق فقه سنتی با الزامات حکمرانی معاصر، اما

محدودیت‌های فقه کلاسیک مانع از پذیرش مفاهیم مدرن مانند «حق مردم در

تعیین حاکم» شده است.

به طور کلی، می‌توان نتایج پژوهش را در چند نکته خلاصه کرد:

۱. **مبنای مشروعیت:** در اندیشه ملا عمر، مشروعیت از جهاد و بیعت

نشأت می‌گیرد؛ در اندیشه هبت‌الله، از حفظ نظام اسلامی و اجماع

علمای دین.

۲. **ساختار قدرت:** حکومت ملا عمر متمرکز و فردی بود، در حالی که

در دوره هبت‌الله، ساختار شورایی و نهادی‌تر شده است.

۳. رویکرد فقهی: هر دو بر فقه حنفی و دیوبندی استوارند، اما هبت‌الله

تأکید بیشتری بر فقه مصلحتی دارد.

۴. رابطه با جهان: ملا عمر به انزوا و تقابل گرایش داشت؛ هبت‌الله

تعامل محدود را در چارچوب استقلال دینی مجاز می‌داند.

۵. نقش علما و امت: در هر دو دوره، علما محور قدرت‌اند، اما نقش

مشورتی آنان در دوره‌ی جدید پررنگ‌تر شده است.

❖ پیامدهای نظری پژوهش

یافته‌های این مطالعه از منظر نظری، نشان‌دهنده‌ی شکل‌گیری گونه‌ای جدید از «فقه سیاسی دولت‌محور» در درون جنبش‌های اسلامی است. اگر در قرون گذشته فقه سیاسی عمدتاً در سطح نظری باقی می‌ماند، طالبان نمونه‌ای از پیاده‌سازی آن در بسستر حکمرانی واقعی است.

تغییر از ملا عمر به هبت‌الله را می‌توان گذار از فقه انقلابی به فقه دولتی دانست؛ بدین معنا که هدف از اقامه‌ی شریعت، نه صرفاً سرنگونی نظام‌های غیرشرعی، بلکه تداوم یک حکومت اسلامی در جهان معاصر است.

از این منظر، طالبان به رغم محدودیت‌های خود، بخشی از روند بازتولید سنت فقهی در جهان اسلام‌اند؛ سنتی که می‌کوشد بدون تکیه بر نظریات مدرن غربی، پاسخ‌هایی درون‌دینی برای اداره جامعه ارائه دهد.

اما این فقه سنتی تا زمانی که نتواند مفهوم «حق مردم»، «عدالت اجتماعی مدرن» و «کرامت انسانی» را در خود جذب کند، با چالش پایداری مشروعیت روبه‌رو خواهد بود.

بنابراین، پژوهش حاضر نشان می‌دهد که فقه سیاسی اسلامی در تجربه طالبان در حال گذار از اقتدار قدسی به اقتدار نهادی است؛ تحولی که می‌تواند الگویی برای مطالعه‌ی سایر جنبش‌های اسلام‌گرای منطقه نیز باشد.

❖ نتیجه‌گیری نهایی

تحلیل مقایسه‌ای اندیشه سیاسی ملا محمد عمر و مولوی هبت‌الله آخوندزاده بیانگر آن است که در بستر فقه سیاسی اسلامی، طالبان از مرحله‌ی جنبش جهادی به مرحله‌ی دولت‌سازی فقهی گام نهاده‌اند. ملا عمر نماینده‌ی دوره‌ای است که در آن جهاد، بیعت و اطاعت عناصر اصلی مشروعیت بودند؛ در حالی که هبت‌الله کوشیده است با نظم، شورا و مصلحت، همان اصول را در قالب حکمرانی پایدارتر بازسازی کند. در هر دو دیدگاه، اجرای شریعت غایت حکومت اسلامی است، اما روش تحقق آن متفاوت است:

- در دوره ملا عمر، اجرای شریعت با زور و جهاد همراه بود؛
- در دوره هبت‌الله، اجرای شریعت با تمرکز بر نظم، فقه و عدالت

اجتماعی دنبال می‌شود.

این تفاوت را می‌توان نماد تحولی دانست که از درون سنت فقهی اسلامی و

در واکنش به مقتضیات زمانه شکل گرفته است.

❖ منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابوالحسن ماوردی، الأحكام السلطانيه و الولايات الدينيه .بيروت: دارالكتب العلميه.
۳. ابو حامد غزالی، الاقتصاد في الاعتقاد .قاهره: دارالمعارف.
۴. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (بی تا). (السیاسه الشرعیه فی اصلاح الراعی و الرعیه .ریاض.
۵. ابن خلدون، عبدالرحمن (بی تا .مقدمه ابن خلدون).

۶. ناصری، عبدالکریم (۱۳۹۹). «تحول در اندیشه سیاسی طالبان»،

فصلنامه سیاست اسلامی، شماره ۲۱.

۷. حبیبی، محمداسماعیل (۱۴۰۱). «فقه سیاسی دیوبندیه و الگوی

حکومت طالبان»، فصلنامه اندیشه دینی، شماره ۳۸.

۸. گزارش‌ها و بیانیه‌های رسمی «امارت اسلامی افغانستان» (۲۰۱۶-۲۰۲۴).

(۲۰۲۴).

۹. نصرت، عبدالرحمان (۱۴۰۲). تحولات طالبان از جهاد تا

دولت‌سازی. کابل: مرکز مطالعات اسلامی.